

یافت بعد از چند ماه محاصره که اهالی دریندو شیخعلی خان حاکم از جاافت روسیه
 مرها بریدند و شهادت در خاک و خون کشیدند خضر پیک نامی از نوکرهای قدیم شیخعلی
 خان که خدمتها پیدرا او کرده بود از نان و نمک و حقوق دیرینه و لیسیت چشم
 پوشیده بخت کوشید با فوجی فرعیایکان همدستان و علی الغفله شهر در بند را
 بتصرف قتل ایام داد و او از انجام عبور کرده عازم صحرائی مغان شد و خاقان مغفور
 محمد شاه قاجار با لشکر پیکران عازم دفع لشکر روس چون حوالی اردبیل مضرب
 خیام مظفر دلیل شد قتل ایام از استماع خبر غصت سلطانی غریب بجز اضطراب
 و حیرانی کشته اراده بر کشتن داشت بوی خیر رسانیدند که رهبان روان پادشاه
 روس بر بام این دیر پرفسوس ناقوس رحلت بنواخت این خبر بان خبر موافق افتاد
 و قتل ایام باستعمال رایت مراجعت بملکت روس کشاد مدت سلطنت که این
 ثانی بیست و پنج سال بود و او پسری داشت بالنام اگرچه مادرش در وقت وفات
 وصیت کرده بود که بواسطه عدم قابلیت سلطنت او را بر تخت نشاندند ولیکن بنا
 بقاعده روس بعد از پنج سال و چیزی از پادشاهی او چند نفر از بزرگان روسیه
 او را در منزلش خفه کردند و در سال هزار و دو و بیست و شانزده هجری الکندر با ولیع
 خلف پال را که در فوت پدر بیست و چهار ساله بود و از حسن اخلاق و قابلیت ذاتی
 تمامی خلق باور اغب و مایل بودند او را با عظمت و شوکت تمام سوار کرده بخت
 پادشاه بردند و بر تخت نشاندند مبارکباد گفتند و او الحال پادشاه بالاستقلال بمالک
 روس است و بجای وزیرای پدرش که مردم از اتحاد خوش نبودند و وزیرای نیک
 محض و مردمان خوب سپر نشاندند و تا آن زمان طوائف روسیه هر یک لباسی مخصوص
 داشتند آن قاعده را بر هم زد و حکم کرد که هر کس هر لباسی که خواهد پیوشد و بعضی
 از کسبه و عقولین که قادر پیوشیدن لباسی را خوب بودند و نمیتوانستند بلباسی

هر نوع لباس خرم و مسرور کنند و از بیجهت اکثری از اهالی روس او را ازین راه
 خواهان و شکرگذار شدند و دیگر چند کپتان مقرر کردند که باتدارک سه ساله
 بساحت سفر دیار روند و از احوال عالم هر چه بینند باز گویند و مدت مسافرت
 آنها یکسال کشید و دیگر در شهر کوفه مدرسه بنا کرد و مدرسه بن کامل تعیین
 نمود و اخراجات انجاشان زده هزار اشرفی از سرکار پادشاهی بود و علم می تبار و الاجی
 که عبارت از دانستن اختلافات هواست در هر ماه از منجین پایی تخت دوات
 خویش متداول و معمول داشت و مبلغی وافر خرج این علم نمود و او را بحاربات عظیمه
 بابا پاپون و سایر دول و قرالات خرنک روی داده که تحریر آن حالات باعث تطویل
 کلام و مناسب بسباق ایستقامت و کتابی جامع درین باب و سایر وقایع او
 اهالی روس نوشته اند و دیگر طایفه یهود را که ساکن ممالک روس بودند و بقرار
 قاعده هر مملکت بی عزت و مخدول السکندر با و لایح ایشان را پیش کشیده تربیت
 کرد و رقبه داد که در هر ولایت که باشند چیزی بقیمت خانه ندهند و هر که در
 هر خانه سازد متعلق باها و اولاد آنها باشد و کتابس و مکتب خانه برای خود
 سازند و اطفال خود را بدرس گذارند مثل روسیه از ادب باشند و کد خدا و حاکم
 از خود ایشان بر یهود تعیین نمود و روسیه ایشان را اهانت و خواری نرسانند
 و سرزنش نکنند هر که از اولاد آنها داخل نظام شود بشوید و روسیه با آنها رفتار شود
 هر جا که خواهند روند و آیند و هر کس از یهود داخل ملت عیسوی شود تا مدت
 بیست سال معاف باشد و چیزی بدیوان ندهد بعد از بیست سال بقاعده روسیه
 با آنها رفتار شود بنا بر نتایج این مقدمات در سال دو بیست و سی و سه هجری مسی
 هزار نفر از یهود بملت عیسوی نقل و تحویل نمود و امور آنها را بحول بصدرا عظیم روسیه
 کرد و با بجهله السکندر با و لایح مانند که این نانی بفکر شکستن عهد دیرینه بادولت

ایران افتاد و در آن اوان ارکلی خان روی بر آخرت نهاد تفاق در میان کرکین
 خان ولد اکبر و با سایر اولاد او روی داد و پسرش اسکندر مپرزاید دولت علیه
 ایران شتافته نوازش و احسان یافت و اسکندر با ولیج پادشاه روس در عهد
 نوازش کرکین خان بر آمدیکی از وزرای خود را که موسوم بسپانلو و در ایران
 مشهور با شجند بود و او سرداری صاحب خرم و خپور و مغرور و ولشدت و طیش
 معروف و بجلادت و بی پروایی موصوف با جمعی از سالدات و سواره قزاق و چند
 هزاره توب بتغلبس فرستاد و کرکین خان هم از سر پیخردی از ملاحظه عواقب
 امور چشم پوشید و طوق اطاعت آن جماعت برگردن نهاد و شهر بهشت مثل تغلبس را
 بتصرف اولیای دولت روس داد و در حقیقت بدست خود آتشی بر آفر و خت
 و خانمان خود و جمعی را بسوخت مقارن این حال کرکین را اگرک اجل دور بود بعد
 از آنساب اینگونه بدنامی از کام خود حسابی برنگرفته ازین دار احتساب درگذشت
 و زو ماند افسانه و سرگذشت اشجند رسپه سالار روس بعد از وفات کرکین
 خان دمه قال زن آن بدمه کال را با چندین از اولاد و اقوام او با کمال اختلال حال
 اسپوار بتحکام پادشاه روس بفرستاد هنگام فرستادن او یینارال لارا از جانب
 اشجند رزدا و رفته گفته بود که الحال باید بدون امهال و اهمال روانه شوی و بنا
 بر تعطل دمه قال یینارال پیش رفته معصم شده بود که دست او را گرفته صفار وانه
 سازد اتفاقا دمه قال خمیری که انرا قه گویند در زیر نمند داشته و در آن حال قه را
 کشیده به یینارال لارا زده او را بقتل رسانیده بود و طهمورث مپرزایسرا او
 از هکرستان کریمته روی نیاز بدرگاه شاهنشاه مظلوم نوازاوردند و خانمان
 چندین ساله والی زادگان تغلبس را از بیخ برانداخته همه را کوچانیده به بطر بوزخ
 بردند و از سلسله ایشان نشانی نماند با آنکه ارکلی خان و کرکین از جمله خوانین

خوانین آن طرف ایب در اطاعت بشکر یکانه در پایگاه دولت عیسوی پایه السابقون
 السابقون اولئك المقربون داشتند بسا داشت سبقت خدمت از آنها و اولاد آنها در
 کرجستان اثر نمایند * اقتادن قلعه کبجه بدست روسیه از مخالفت آرامنه کبجه *
 چون فرقه روس در کرجستان با اقامت کشودند وسعت انجام و اعتدال آب و هوای
 آن مکان دلکش ادلهای اطایفه را صید مگر بهوس رخنه در ولایات قرب و جوار
 بارها بمقتل منبعه جار و تله لشکرها برانگیختند و در آن حد و در خون یکناهان
 برخالت مذلت و هوان در میختند پس در ماه مبارک رمضان سنه هزار و دو و بیست
 و هجده بسمت قلعه کبجه رایت افراخته جواد خان قاجار حاکم انجام این مقدمه را
 بدربار خود بوجهم اقتدار عرضه داشت اگر چه فوج سپاه برسم ایلغار از استان پادشاهی
 بامداد او مامور و روانه شدند اما بسبب دوری راه هنوز سوای سعیدیک غلام
 که برسد بل چایاری خود را بقلعه رسانید دیگری وارد نکردیدم اشخند و با سپاه
 خود وارد شده و قلعه را محصور کرده حاکم و اهالی کبجه را در دام شکنجه رنج
 ساختند جواد خان در اول وهله یکدو بار از قایت بی پروایی در خارج قلعه خود را
 پروانه و در بر شعله و شرارتوهای اذرافشان ایشان زده کوشش مردانه کرد بالاخره
 بسبب مخالفت نصب یک شمس الدینلو و آرامنه کبجه که میان بختانتش بستند
 و در حومه قتال و میدان جلال از وی جدا گشته بجماعت روس پیوستند در صبح
 غره شوال بدلا لت آرامنه از هر جانب پورش آورده مستحقظین قلعه در صدد
 منع و بدان گروه برآمدند و دست بالاتر و ضرب کشادند و بر برخی که مستحقظین
 از محافظت ان عاقل مانده بودند معود و قصای قلعه را از شر ارتفکهای آشبار
 برد و در ندپس علی التعاقب بقلعه ریختند و تا ساعت دست بقتل و غارت
 بر آورد خون باخالت برامیختند و جواد خان را با یک لبر و گروهی انبوه شربت

شهادت چشاندند و از طرفان تیغ خون بار موج خون باوج گردون رسانیدند
 بعد از سنجیر قلعه و قتل شیخ بقیه السیف را از شریف و وضع بیرون راندن
 حصار را که مسلمانان آنحصار داشت از وجود اشالی خالی کردند و خود بر مراد
 و معابر آنجا جای گرفتند بعد از وقوع این مقدمه حضرت افراشخند را بر کبر و نخوت
 افروزدند و حکام قریباغ و ایروان رسولان روان کردند و ایشانرا باطاعت خواند
 و طالب تسلیم قلاع و رانجبتیوض امکانه مستحکمه ان بقاع و رباع کردید حکام
 قریباغ و ایروان اگر چه ظاهر ادب و طریق بندگی و عبودیت اعلی حضرت شاهی پویان
 بودند اما در باطن بواسطه اهلالت و تهاوین در اجرای خدمات سلطانی و تعالی و تکامل
 در تقدیم مهمات دیوانی اینگونه وسایل را بالطبع جویایمی شدند و خلال این احوال
 شاهنشاهیهمال مشغول سنجیر خراسان بود که کیفیت این اخبار را بعرض استادگان
 پایه سر میرحش نظارها کردند و وصول این خبر با مرثیه سنجیر مشهد مقدس رضوی
 توأم بود و این نوشر و نیش با هم پس معوی که نکارش یافت در آن اوان نواب نایب
 السلطنه با سپاه کران باز در بایجان شایسته اطراف قلعه ایروان را احاطه فرمود که
 گذارش انقضا صغریب معاونت اقلام نکاشته بیان و کیفیت آن بر وجه اجمال
 چنان میگردد بعون الله الملك المنان * ما مور شدن مهد نقلی خان کوچکچاندن
 ایلات ایروان و رسیدن آنکرو به بخدمت شاهنشاهی فریدون شکوه *
 نواب نایب السلطنه در چهاردهم شهر صفر بالشکر از دار السلطنه تبریز سمت
 ایروان روان شد چون نیم فرسخی قلعه ایروان را مضرب مراد قات جلال کردید در کنار
 رودخانه زنگی بی درنگ حکم سنکری بنا کردند و در روز و روز با قلعه کبان
 اهتک جنگ و از صدای توب و تفتک خضای کیندی پیروزه رنگ را پراو او چون
 همواره مکنون خیمه نواب نایب السلطنه معموری بلاد و اسایش عباد بود رای

رای رزین و فوکر متینش اقتضای بود که رعایا و احشام ایروان را بنویسد مراحم
 بکران خسروی اسقالت و اطینان داده باماکن اصلی ساکن و از تعرض سپاه مظفر
 پناه فارغ و امن سازد بنا معلی هدایت منشیر و احکام از دربار شاهزاده بحکام ثغور
 و پاشایان نزدیک و دور ولایات صفائی مبنی بر رعایت صلاح دولتین علیتین
 و استمرار مراسم مکتوبی و و داد و استحقاق قواعد التیام و اتحاد و طلب ایل و احشام
 ولایت ایروان از ایشان اصدا ریافت و مهد بقلی خان دولوی قاجار را باشش
 هزار سوار جرار بیست فارس مقرر فرمودند که اول نسبت بمعارف و احشام
 ملائمت مرعی دارد و آنها را بانطاف و اشفاق سلطان آفاق امیدوار ساخته بمقام
 اصلی رساند و هرگاه رفق و مدارا سودمند نیاید و در کوچ کردن امتناع نمایند
 با ایشان بدم تشبیر ابد را معامله کند و اناث و ذکور ایشان را اسپرود دستگیر
 و اموال ایشان را بصر خارت و تاراج دهد بعد از وصول مهد بقلی خان بان سامان
 پاشایان انحدود بقدم صدق و اخلاص پیش آمده خدمات شایان بظهور رسانیدند
 و ایل کنکرلو و قاجار را اگر چنانچه با اموال و دواب و اخیام بتصرف مهد بقلی خان
 دادند وی ایشان را رانده هازم ایروان بود که ایشانقدر بیایست هزار پیاده ائتبار
 و پنج و شش هزار سوار و سی هزاره توپ و زخ شرار در محال بنیک ایروان بمهد بقلی
 خان و لشکریان او دچار شدند * شعر * سپاهی بحیث چو امواج دریا * کروهی
 بکثرت چو اعدا اختر * چون لشکر خون اشام فوج فوج مامور بر آمدن دواب
 و اخیام احشام بود مهد بقلی خان با مقصد سوار کرد و خدمتش حاضر بودند سد
 یا بوج بلا شدند ز و سه اهنگ جنک نمود و در برابر سپل هایل حایل گردیده تا باقی
 اشکر طوائف و قبایل را بمقام اردو و فرای قریب و جوار رسانیدند و خود نیز
 مراجعت کرده بآمد و پیوست * آمدن ایشاندر بامداد محمد خان ایروانی و محاربت

او بالشکر خاقانی * اشبندر چند روز در محال بنبک ابرو ان توقف نمود و از اینجا
 باز دحام تمام و کثرت مالاکلام در او آخر شهر ربیع الاول روز یکشنبه هنگام
 عصر باسری پر شر و شور بار کثای متاع نموت و فرور کردید و جمعی از لشکر روس
 در حین ورود بان حدود حصار کلپسار احوالی تصور کرده نزدیک آمده بودند
 قلبی از پیادگان ظفر پناه که اینجا بودند در آن حالت تفکها بر سر دست خاموش ایستادند
 و در حوالی دیوار حصار عقدهای تفنگ بردل ایشان کشادند و چند نفر را بروج
 و چند تن را بیروح کردند و اولان لشکر ظفر این خبر اینواب نایب السلطنه
 رسانیدند در آن هنگام نزدیک بغروب آفتاب بد نواب نایب السلطنه علیقلی خان
 شاهسون را که مردی دلبر و آگاه و از فدویان در گاه جهان پناه بود مقرر فرمود که
 باجمعی از ابطال رجال در حوالی اوچ کلپسار رکین کین بوده مراقب حال روس به
 باشند و آن گروه را تا طلوع صبح از آنکینین قلعه و او او افکندن و لوله و غوغا اسوده
 نکذارند صبح روز دوشنبه پیاده و سواره اردوی کههان پوی از جای برخاستند
 برودش خود را با انواع سلاح را استند چون در چنین روز دوشنبه از لشکر
 خالی شد مظنه ان مبرفت که ساکنان قلعه ابرو ان فرصتی کرده تا کههان چشم زخی
 بهینه و اغروق رسانند نواب نایب السلطنه بملاحظه حرم و احتیاط اصفا الحضره
 میرزا محمد شفیع وزیر قدیمی و احمدخان مقدم حاکم تبریز و مراغه باجمعی از پیاده
 و سواره بمحافظت سنکر مقرر و لشکر اسلام فوج فوج از مقام خود در حرکت آمدند
 و در ظل لوای فلک فرسای نواب نایب السلطنه مجتمع و از زمین و پسا بر عرصه کارزار
 شتابان شدند از خروش کوس حربی و اوای نای و لوله پیرخ برین و زلزله
 در اجزای زمین افتاد اشبندر سردار روس در حوالی اوچ کلپسار از ملاحظه
 لغت و رکعت شامزاده بتعبیه صفوف و تسویه الوف خود پرداخته توپهای شعبان

ثعبان مهابت و پیادگان بلیک صولت خود را بر شکل سه قلعه تقسیم کرد که هر قلعه
 دو پست قدم از هم فاصله داشت و خود مانند شعله در میان توبهای دوزخ شرار
 نشست چون دولت کور در برابر یکدیگر رسیدند و سبه در اول مصاف دست
 بعرادهای توب جهان اسوب برده شروع بانداختن کلولهای البرز شکاف کردند
 از رعد و برق تفکهای اذرفشان شعله و شرار بسقف آسمان رسید لشکر اسلام
 از مشاهده این حالت بفرمان نایب السلطنة و الخلفاء از صفوف خود در حرکت
 آمدند سواران طایفه شاهسون و خواجه وند و عبد الملک از میان صفوف جدا شده
 بر سر قلعه از آن سه قلعه التبار سمندر مرمره رخاگ توان اب رفتار برانگیختند
 و سپاه روس از سه طرف کلرهای توب و تفنگ مانند تکرار تارک و تارک ایشان
 ریختند سواران معرکه همیاد در میان شعلهای آتش تیز راندند و باد شمشیر خون
 بالاطرات خون از تارک اعدا باوج سپهر و الا افشانند پیادگان روس که مانند
 بلیک خشم الود خیره و قضای معرکه از برق و دود توب و تفنگ ایشان روشن
 و تیره بود پای نبات و قرارشان از جای رفته از آن قلعه بقلعه دیگر فرار و لشکر
 ظفر سهار دست بغارت و تاراج خیمه و اسباب آن گروه بر آورده جمعی را اسیر
 و دستگیر کردند ایشخند را از فرغ صعوبت قتال و دستبرد ابطال رجال به بلوا افتاده
 هر لحظه بدست اشارتی میکرد پیادگان را بکشتن و کوشش ترغیب مینمود
 و چون خسرو نیم روز بخلوتخانه مغرب مقابیل شد و پرده ظلام در پیش دید
 الوالا بصار حایل لشکر اسلام بفرمان نواب شاهزاده دست از جنگ کشیدند
 و از میدان نزاع و جدال برگشته در مکان خویش ارمیدند و در ماباه از طرفین
 جمعی کثیر مجروح و بیروح و از روسیه و سواره قزاق نیز جمعی اسیر و دستگیر گشت
 و سه روز متوالی از طرفین بچنگ و مقاتله مشغول بودند چون شاهد فتح رخ نمود

هر يك از سپاه باردوی خود برای تهیه و تدارك آرام گرفتند و آنچه از وفور
 غرور خود را سرفه تر شجاعان روزگار میدادند در مبادی این سفر با جمعی
 از دلبران کرجستان بیادشاه روس خط داده بود و تعهد نموده که با هم از سپاه ولایت
 ایروان را سنجیر نماید از مشاهده اینکه دستبرد شکست خورده از معرکه جنته
 پس نشست و بدندان ناامیدی پشت دست خویش خست دلبران لشکر اسلام
 فوج فوج در مکامن کین و مراد معاندت که بن کرده ابواب کارش بر روی ایشان
 کشادند * اطاعت محمد خان قاجار بی حکم و بی کسی ایروان با ستمت اصف
 الحضره میرزا احمد شفیع وزیر * محمد خان قاجار بی حکم و بی کسی ایروان که از کثرت
 وحشت بدستباری قتل حشرات و وقاحت این چنین آشی افروخته بود چون
 نیک نگر است خود را حطب ان شرارد و زخایب یافته انگشت تلامت بدندان
 حیرت گزیدن گرفت و از مستی غفلت هشیار و از خواب نادانی بیدار گشته و بسیار
 منتهج صدق و صفا و قدم بیامی طریق عبودیت و وفاتش و از مقیمان در گاه مستندی
 قدوم وزیر بی نظیر بقلعه شد که اثر وحشت و باد بیابانی او بر لال مواعظ و دل آسای
 اصف دوران انطفا پذیرد و ذیل عفو و اغماض بر روی قبایح احوال و افعالش
 پوشیده شود بعد از عفو جرایم با اطمینان کامل بخدمت که بان رفعت شتابد و قبض
 حضور در یابد حسب التعمای او اصف الحضره میرزا احمد شفیع وزیر در قلعه بوی
 پیوست و او را بر احمد پیکر از شاهنشاه کامران و اشفاق بی پایان نواب نایب السلطنه
 امیدوار ساخته بار و مراجعت فرمود و بعد از ورود اصف الحضره بار و محمد
 خان پسر خود را بایش کشی نمایان بخدمت نایب السلطنه ارسال و تعهد بخدمات
 و جاز قشاینها شد * بیان آمدن سپاه روس بر سر قلعه ایروان و کیفیت محاربات
 ایشان به اهالی قلعه * نواب نایب السلطنه از محل سنکر کوچ فرموده بمنزل قرخ بلاغ

بلاغ نزول روزی چند در آن سرزمین استجماع مرکب اقامت گزیدند اما ندانستند
 از استماع انقباض محمدخان اولیای دولت مسعود و اطلاع از کیفیت اطاعت او
 بخداست آن سپهر بنیاد در کار خود سامانی ندیدند و متعجب و مضطرب گردیدند و بنابر
 بجهله و تزویر گذاشت و صبحی علی الغفله از راه دره که فاصله میان ایشان و اردوی
 نواب نایب السلطنه بود برآمد شاهزاده از مشاهده این حالت بر باره مهیون هر یک کل
 هامون نورد سوار گشت و از اتفاقات در آن روز امرای لشکره قتل از اندیشه کار
 در خیم استراحت بفریفت نشسته و اهالی اردو و نواب خود را در حوالی بچراوها
 کرده بودند با استجماع تمام از پیاده و سواره آنچه دست رس بود جمع آورده در برابر
 دره و رف صف را پیکر کرد و در کنار اردو و آغاز جنگ و شروع بانداختن توب و تفنگ
 کردند بالاخره لشکر روس چیره دستی کرده لشکر اسلام بجهال بنه و غرق خویش
 افتاده و بعلاوه گروهی مختلف از طوایف خزان و شمس الدینلو که از محال تقلیس
 متفرق گردیده التجمیع زان نواب نایب السلطنه آورده بودند در آن حال فرجتی یافته
 دست بتاراج اردوی معلی بر آوردند افراد لشکر و احاد عسکر متزلزل گشته باره و
 بر گشته در فکر بار کردن بنه و غرق افتادند و بطرف شرقی ایروان روان شدند
 نواب نایب السلطنه بانیز چند تتر امیر و روح کرده چون دست اضطراب گریبان گیر
 جمعی از بدلان سیاه شده بود زجر و عنت عقیدت افتاد سیاه روس از عقب بیست
 شهر ایروان عازم و در مسجد رفیع البیان آن مکان که خالی از اهالی بود ریختند
 و در هر طرف سنکرها ترتیب داده از خروش توب و تفنگ فوغای رستمخیز در جهان
 انگشتند اهالی قلعه نیز بر سر برج و باره برآمده آماده جنگ نشستند و توبهای اردو
 مهابت در میان آنکروه بستند نواب نایب السلطنه در منزل صدرک ایروان فرود
 آمد با استجماع اهل اردو پرداختند و کیفیت اخبار را بدربار پادشاهی عرضه

داشت و در فکر ندارد که کارواندیش کارزار و استعداد اهل قلعه راحت و اسال ترا
 بر خود حرام فرمود * توجه را به نصرت ایت شاهنشاهی بر سر ایروان و محاربات
 لشکر اسلام با سپاه روسیه * کیفیت این اخبار در چمن سلطانیه بعرض خاکفان
 در کاسه مهر مقدار رسید با همان لشکر که در رکاب نصرت آثار حاضر بود یعنی جنگ
 روسیه اعلام پیروزی فرجام را در حرکت آورد و مقرب الحضرت اسمعیل بیگ
 و امغان برادر مقدمه با جمعی از دلبران خراسانی روان فرمود و در عرض چند روز
 از ارس عبور فرموده در سه فرسخی ایروان اردوی نایب السلطنه را از فرقدوم
 میون مانند ساعت گردون پر نور فرمود بعد از دو روز توقف در آن مکان نواب
 نایب السلطنه در خدمت خاقان جشیدشان داوطلب جنگ روس و دارای
 فریدون فرجی از دلبران لشکر و شجاعان جنگ او بر گریه و نسی باین و زیب
 ترتیب داد و با نایب السلطنه در مقدمه روان ساخت و در عقب انجناب را به
 فتح ایت سلطان کامیاب بر اسبان تفرخت و سپاه روس را یکجا از منکرهای
 خویش رانده آنکروه مسجد رفیع البیان را احصار خود کرده بالا اجتماع تمحصن نموده
 دست بانداختن تفتک کشودند القصه پیاده و سوار لشکر سلطانی در آن روز
 هفت سوزگوشی پنهانیت کرده تا شام جنگ در میان قائم بود و خلقی فراوان
 از طرفین مقتول و مجروح گردید و جمعی نیز بکمند از در بند غازیان تلفر مند گرفتار
 شد چون رایت ظلام شب نمودار شد لشکر فرخند فال خاقان بیهمال از قتال دست
 کشیده بمسکرها برون معاودت کردند * بیان روانه ساختن فوجی از سپاه
 قلعه ایروان * چون مستحقین برج و باره قلعه ایروان اکثری از ارانیه آمدند و
 بواسطه نسبت هم کیشی اطمینانی بقلعه داری ایشان نبود و محمدخان نیز از قلعه
 همین مطلب را بایه سیر اعلی عرضه داشته بود خاقان دشمن شکن فوجی از پیاده

پیاده رزم ساز کرمانی بمحافظت برج و باره مامور فرمودند و سپاه روس در سنگرهای
 خویش ناظر بودند که لشکر پیروز از یک سمت قلعه در میان روز داخل آن حصن
 حصین و از اعلی حضرت سلطانی بنوازش و آفرین و تحسین سزاوار گردید و اهالی
 قلعه قلعه نشاط و ولوله انبساط بچرخ برین رسانیدند * شب پنجم آوردن سپاه
 روس بر سر اردوی حکردون شکوه * نیم شبی که از تطاول سپاه رنگ بر روی
 اورنگ شبه رنگ عقد پروین کسبته بود سپاه روس با چند مراده توب بفرم
 شب پنجم از اردوی خود در حرکت آمدند خاقان کبیر آن مقام در شب تیره فام
 حسن خان بوزباشی غلام را با جمعی بر سر قراولی بحوالی سنگرهای روس تعیین
 فرموده بود حسن خان که در کبکاست و کابردانی مشهور بود در آن شب از حرکت
 ایشان آنگاه و چون روس به عمل نزول اردوی ظفر پناه را بلند نمودند و آغاز
 اقدام بر افتحام راه را غلط کرده گاهی بسعت بین و گاهی بسوی شمال پویان و حسن
 خان با جمعی از غلامان و سواران شور آنکیز از عقب آن گروه مراقب و عزم ایشان را
 طالب بود چون صبح صادق بیدق نورانی بر بام چرخ دخیانی بر فراشت لشکر روس
 بعثت آرد و روان شدند حسن خان از آن مکان سوار بر ابشتاب در تاخت و از
 کیفیت قصد و آمده ایشان خاقان افراسیاب شان را آگاه ساخت خسرو اسلام
 پناه جز در مسعود را بر کوب امر فرمود در آن حالت سپاه روس برشته که در کنار اردوی
 هسبون بود بر آمده ساعتی بر روی همان بشته آمدند بعد از آن دست بانداختن
 گلوله های توب بردند و پای ثبات و قرار در میدان کارزار افشردند ظهور این
 کردار بر طبع خبر سلطانی کوارام و از این طرف هم لشکر ظفر پروز و متهاجم گشته
 صدعات دلپوزان بر آنها از سندی بسیاری از لشکر روس بجهالات مردانه سپاه نصرت
 همراه بفرج و پیروغ شدند پس لشکر روس ناامید و مابوس از میدان قتل روی

بر تافته بسنگرهای خود رفتند لشکر اسلام هم در پی آنها افتاده بازوی جلادت
 در خصم افکنی کشادند پس خدیو جم نیکین لشکر جلادت این را از پیاده و سوار
 باستبصال انگروه فرمان داد لشکر قیامت از اطراف سنگرهای ایشان الحاطه و انواع
 ماء کولات از اطایفه بازداشتند و هر که را در زهلب و ایلب یا هند اربع پیدر بغ
 کذرا نیندیر حسب فرمان قضائشان شهباء و روزها از راحت و اسایش نفور
 و جاسوس خواب را از حریم دیده دور داشتند و بهر اسم تبقظ و اکاهی بر مراد
 و معابر مهپای جنگ و قتل نشستند و راه آمد و شد بر انگروه بستند و در خلال
 این احوال جمعی کثیر از کر جستان و ارباب معاملات و تجار بلده نقلیس با فوجی
 از روس و نقود و اجناس بسیار گرانبار روانه دیار خود بودند و حوالی سنگر
 بقرا و لان لشکر جنگ او را که سر کرده ایشان علیخان قاجار و علیقلی خان شاهسون
 بود چهار کشته بنای جلال گذاشته مهره تفنگ از دو طرف مهره پشت رلاوران
 سفت و نیزه خطی بمجاهره پیغام اجل بکوش مجاهدان گفت و چون چند تر از طرفین
 برخالت هلاک افتاد علیخان و علیقلی خان از زمین و بسار باد لاوران نخر شعار هجوم
 آورده تمامت ایشان را گرفتار کنند اسار و اموال و دواب و نقود و اجناس ایشان را
 غارت کردند و گرفتاران را دست و کردن بجم کنند بسته بدر کاه آوردند و عرصه
 اردو از فروغ چهره پر بچهرگان کرج و روس رشک روضه مینو شد و خسرو
 ککامران جمعی از قالیه سویان نازک میان از میان ایشان بر کزید و در سلت غلامان
 خاص اختصاص داد و چون جمعی از ان طایفه در محال پینک ایروان بمحکمه سخت
 رخت کشیده بودند و از کر جستان از وقه بانجا و از انجا بار دوی ایشان نقل می شد
 حضرت اعلی پیرقلی خان را با فوجی از دلبران دشمن شکار بر سر ایشان تعیین فرمودند
 پیرقلیخان با جنود مسعود چون بالای تاکهائی بر ایشان هابطه و نازل و روسیه انجا

این لشکر را از کیفیت ماجر اخبار و از وی استعلام کردند از اسماعیل این خبر
 شنیدند پس بهر آنکه گران آغاز بدینا پی نمود و سران سپاه را احضار و از میان ایشان جمعی
 بیاد آتش بار کوه جگر مشهور بسالذات بیکر که در میان ایشان بجلالت مشهورند
 برگزید و چند مراده توب مصحوب ایشان کرده با و رفتن سپورسات و استعلام
 ساکنین بنیک روانه نمود و اعلی حضرت خاقانی علی قلیخان شاهسون را نیز از طرف
 دیگر مامور فرمود علی قلی خان از راه سواری بشتاب نزد پیر قلی خان در تاخت
 و او را از حرکت روسها آگاه ساخت و قرار داد نمود که پیر قلیخان هم از آن طرف
 رایت افرازه حرب و بیکار کرد و القصه علی قلی خان و پیر قلیخان از پیش و پس
 شتافتند و روسها میان بنیک و ایروان در یافتند و همه را شکار و وارد میان
 گرفتند و دو سو شعله همبالات گرفت و باندک کوششی سلت جمعیت ایشان را
 در یکدم از هم ریختند تن از انطایفه خبره سر جان بد و نبرد بعضی اسپر و برخی
 دستگیر شدند که اسلحهم مظفر و منصور و بار دوی که همان پوی مراجعت کردند
 از سرهای سپاه و بزرگان روس در برابر سر پرده همایون بر سر هم تل ساختند
 بعد از آنکه غریب بچهار هزار کس از لشکر او در دست شیران عدو شکار قتل
 و دستگیر و تلف گردید بود در اوایل شهر ربیع الثانی از کنار قلعه ایروان کوچ کرده
 بتغلبس روان شدند و اولان سپاه مظفر پناه در پی او افتادند و اختیامه بسیار گرفتند
 و در حقیقت نواب اعلی حضرت شاهنشاهی زحمتی که درین سفر کشیدند و افکار
 سایه و ندای بنیکو که بکار بردند مقدور احدی از سلاطین سابقه نبود عاقلان
 روزگار دیدند و دانستند و بتدبیر ملوکانه آفرینها خواندند و تحسینها نمودند و معلوم
 است که از شون بی نظام قحی که از ودلی کساید و کاری که از و خاطر می براساید پسر
 نمیشود و در آنوقت مدتها بود که لشکر ایران و اهل اسلاهی نظام بودند و درین دفعه

ایشانچند بر جمیع سאלات و دلاوران شجاع و با نظام و غیرت لشکر روس را انتخاب
 کرده خود نیز در رشادت بی مثل و نظیر قدز میان فرنگستان نیز از ورشیدتر
 و با جوهر تر کسی نبود با وجود این حالات لشکر بی نظام ایران قریب بد و مامد برابر
 انصاف ارای قتال شدند و خاقان بلند اقبال چهل روز بود که کمر باز نکرده بودند
 و پهلوی زمین استراحت ننهادند و بجز شکست و قلع و قمع و استیصال آن جماعت
 که پیش نهاد خاطر فرموده بودند هیچ چیز و هیچ کار التفات نمی فرمودند و شب و روز
 از همت خسر و اندام و قرار بر خود حرام فرموده بودند شک نیست که حضرت
 احدیت در از امصبری چنین قتی چنان نمایان که مگر از فتوحات و مایه افتخار
 جهانداران هوشیار است از ورا پرده غیب بمنصه ظهور خواهد رسانید چنانکه
 نصیب روزگار اسلام و اسلامیان کرد با بحمله محمد خان قاجار حاکم ایروان
 و کلبعلی خان کنکری و سایر اهالی قلعه ایروان که در تنگنای محاصره روسیه گرفتار
 بودند بواسطه امضای عزیمت ملوکانه و اجرای سلطوات قهر شاهانه از مضیق خاطر
 و شراره توب و خیاره ایشان خلاصی یافتند و بروی نیاز بدر کاه خاقان سرافراز
 آورده بجاگ استان معدلت نشان جبهه سایی شدند و خدمات و جانفشانیهای
 ایشان متطور نظر خسر و کامران و بشمول عواطف و مفوض هوادف شهر یاری
 شرف اختصاص یافتند بر محمد خان از ملتزمین رکاب مستطاب بود از دربار
 کبکی مدار مرخص و حکومت ایروان را کماکان بمحمد خان مفوض و تومان
 نخبوان را با ایل کنکری و کلبعلی خان عنایت فرمود و هر دو را در خدمت انصراف
 ارزانی داشتند و چون اوقات سفر بسبب وصول خریف منقضی شد بود و زمان
 خزان و برف درین آن رزان رسیده خاقان دوران بتحتکام سلطنت عنان بر تافت
 و موکب جهان را از راه تبریز بسمت دار السلطنه طهران مشتک پیروز چهاردهم

هم شهر رجب المرجب بمکرز خلافت پیوست * کیفیت وفات حاجی خلیل خان
 در بنای و آمدن مستر منستی و تعیین محمدنی خان بسفارت هندوستان و مراجعت
 او بدر کامخاقانی * و پیشتر نکاشته اقلام بیان گردیده بود که حضرت اعلیٰ حاجی
 خلیل خان قزوینی را مصحوب ایلی انکلپس ملکه بهادر روانه هندوستان فرموده
 بود بعد از ورود حاجی خلیل خان به بندر بنیابی لارد و یلزلی و زیر اثر انکلپس
 از جهة تعظیم و احترام او دو پوست نفر سالدات هندی تعیین کرد که نزد او باشند
 اتفاقا یکی از آن دو پوست نفر تنگی بموقع خارج از نظام ابداخته مستوجب سیاست
 شد بعد از آن که بزرگ ایشان بمقام سیاست بر آمد کسان حاجی خلیل خان بعد از
 و شفاعت بر آمدند چون بلغت یکدیگر ایشان بودند مقصود از میان رفتن بقل و قال
 و نزاع و جدال انجامید حاجی خلیل خان بر آمد تا به پند که کار چیست تنگی در میان
 ایش گرفت و به حاجی خلیل خان خورده بر جای خود مرده شد و کاری چنین از قضا
 و قدر بود که ایلی با کمال حضرت و احترام هازم مقصدش بود در راه بدون جهة
 و سبب تلف کرد پس لارد و یلزلی و زیر انکلپس مستر منستی بالپوز بصره را
 از بندر بوشهر طلبید از جهة عذر خواهی بخدمت اعلیٰ حضرت خاقانی فرستادند
 و در سلطانیه شرف حضور سلطانی دریافتند مورد التفات شد محمدنی خان که
 خواهر زاده حاجی خلیل خان بود مأمور بسفارت شد محمدنی خان باتدارک
 و مسلمان بسیار هازم مقصد گشته در روز و روزه بنیابی همه اهالی انجام از سپاه
 و رعایا و اعز و اعیان قریب بدو پوست هزار نفر باستقبال او پرداخته با عزت
 و احترام تمام داخل کردند و شرايط سفارت را باینی شایسته بجا آورده از کمال دوستی
 و محبت روزی او را بقاشای لشکر تکلیف کردند و روز دیگر بقاشای توپخانه
 برده به تکلیف انباشای جناب جهاز رفت و برای اینکه تفریح ایضی نماید و معلوم

گفتند که کلوه توب چگونگی عمارت چوبی و خرابی راهی سوزاند محمد نبی خان
 غافل از اینکه مبالغه خطی بر ضرر و خسارت مینماید قبول نمود پس خرابی را که در پایتخت
 قلعه لنگر انداخته بود و فریب بد همزار تومان قیمت داشت تو بچنان کلوه ها را نیم
 کرم کرده توپها را پراکنند و بخراب مزبور انداختند تا یکجا آتش گرفته سوخته گشت
 و مدت پنجاه روز بتیاری بود و در کمال عزت و اعتبار دوران دیار ماند و یکسال
 نیز بعد از آن درینکاله توقف کرده در چنین مراجعت با تدارک بسیار و سامان بدست
 از اسباب و غیره مصحوب او کرده بدرکاه خاقان کشور کشاپوست * ذکر

ورود فرستادگان ناصر الدین تور شاهزاده ترکستان بدار الخاله مهران
 و تمسک او باین دولت ابدینان * ناصر الدین تور برادر کبیر و پسر
 شاهزاده ملقب به بیکی جان و او پسر داتال اتالیق بن حکیم اتالیق پدر آن او که
 در خرت خانان چندین مرتبه از ایکی داشته و بدین جهت با اتالیق ملقب گشته اند
 و تور مدد لغت ترکی بمعنی قاعده و طرز و روش است و یاسان نام چندین بر این
 گویند و الحال در السنه و اقواء اهل ماوراءالنهر از استماع تور شاهزاده مقصود
 است و چون این ناصر الدین و امیر حیدر از جانب مادر نیره ابوالقیض خاتند
 و وی از احفاد چندین است لهذا بتور معروفند و باین وصف موصوف و اصل
 ایشان از اوزبک خان نیره جوچی خان است بعد از آنکه پسر معصوم ملقب به بیگ
 جان و معروف بولنصبت و مشهور بشاهزاده بعد از پدر حکمران ماوراءالنهر
 شده انواع خرابی در مرو و خراسان ظاهر ساخت و پیرامعلی خان قاجار چندین
 دفعه لشکر فرستاده و چند بار خود بر سر مرو آمد بالاخره پیرامعلی خان مقبول و شهر
 مرو بدست آمده اهالی انجار ایالکلیه اسپر کرده به بخارا آوردند و بدست انواع زحمت
 و مشقت سپردند و بند مرو را شکسته شهر را از بی ابی خراب کردند و حاجی محمد

محمدحسین خان که ارشد اولاد پیرامعلی خان بود بدو کاه خاقان ششامه مورد
 انواع عنایت گردید و نظر بفضل و کمال رتبه منادمت در خدمت خاقان بهمال
 یافت و در خلال این احوال یکی جان بسفر آخرت تحویل کرد و پیرچیدر پسر بزرگترش
 بجای بدو ظلم سپهره انفرما شد و نویت امارتش در بلاد ماوراءالنهر بلند او
 باقتضای غطرت بسفک دماء و شکست خاطرها چون بدو بد که مایل بود و در اقامت
 نفوس و خرابی خانها عاجل و باین سبب طابع اعیان بخار از سیاستش متفر
 و متزلزل و قاطبه رعایا اختلال دولتش را از درگاه ایزد متعال سایل و بجهت انتظام
 امر خود ناصرالدین توره را از دارالملک مرو به بخار الحصار و از راه حبله و تزویر
 قنون مواظط و نصایح بروی اظهار و ستمهای بیغزانتی مغز در کوش ناصرالدین
 بی اثر از نطنز ذباب نمود ازین روی کوش باستماع کلام شرت نهاد و فرستاده اشرا
 باخطابی سرشته بشرنک مخالفت رخصت مراجعت داد چاره کار خویش را توصل
 بدو در کاه خاقانی دید هر بضعه ضراحت امیز بدو در کاه فرستاده حسب المسؤل او فرمان
 قصان نظام جاری شد که ناصرالدین توره از آنجا که طالب نصرت و یاری از حضرت ما
 نموده است و دیده بتاهرا التقات شاهانه گشوده نواب همیون ما را بمنزله فرزند
 است و عنقریب یاری باری از وصال شاهد دولت بهره مند و پر بلخ بلیغ از مصدر
 جلال بافتخار تمیه بازوی اقبال محمد و ایمیز انفر ما انفر مای ممالک خراسان شریف
 صدور پذیرفت که چون شاهزاده ترکستان از برادر خود پیرچیدر توره روگردان
 شده است و بدست نیاز حلقه کوب ابواب اصطناع بی پایان آن فرزند سعادت مند را
 در هر حال رعایت جانب شاهزاده و الا بتار لازم است و ساختن انتظام مهام
 و حصول امر ادرز متهمت متهم شعارد و در استخلاص مرو و معاونت او را بت
 هزینهت کشاید فرستادگان او را بانعامات متکثره و خلایع فاخره سر بلند فرموده

رخصت انصاف بر زانی داشت * بیان وقایع سال هزار و دو و بیست و بیست هجری
 که سال هشتم جلوس است و کیفیت طغیان محمد خان افغان * چون سلطان
 زریں افسر مهر مرغ زار جل را مطرح اشعه انوار ساخت پادشاه اعظم و جهان اندام
 مکرم بفرخی و بمر و زری نخت و زری نخت را از برای جشن نور و زری نخت منان
 سپهر و محسود منازک ماه و مهر نمود و از لب در افشان و زری نخت زرافشان در دست
 سلطنت جمیع وزرا و امرا و خطمای لشکر و زحمای هر کشور در انوارش فرمود
 و صحن پیشگاه بار از وفود در هم و دینار طعنه بر شاخ شکوفه زرتار مینزد چون
 جشن نور و زری نخت و انقضای افت پر توالتفات سلطانی بساختن مهمات مملکت و ملت
 یافت در خلال این حال خبر آمدن صلح محمد خان افغان در پایه سپهر اعلی بصره رسید
 کیفیت این اجل آنکه محمد خان پسر اعظم خان افغان خلیما بیست و بیست و سه این
 سلسله باقتضای کفران نعمت در بند و هر جای بوده آمدید و شرا اعظم خان در او آخر
 دولت احمد شاه افغان ابدالی بپه خلاق که ضیایین خلیما بی و ابدالی واقع شد
 از قندهار روگردان و با قوی از طایفه خویش بگریم خان زند پیوست و کریم خان
 ایشان را در نماش بر کرمان مسکن داد این طایفه را در آن نواحی است قلال روی نمود
 و بتدریج بنای قلاع محکمه نمودند و درین دولت طلبه که دارالامان کرمان و اقطاع
 آن سامان بطلب اقتصاد الدوله ابراهیم خان هم زاد مغفور و مرجوع آمد محمد
 خان اگر چه مخالف نفاق و خیانت را نمر بود بحاله الوقت طایفه درگاه و مشمول مراقب
 خاقان سلطنت بنام احمد و تقوی و ولایت نماش بر کما کان بروی ضیایت رفت وی
 بعد از رو و دیدن حدیث سر از فرمان شهر یاری یافت و مقارن این قطعه و خلاصی
 در بیان در آن حدیث شروع و طاعت بوجب حکم خلیما بی و از شپاز و اسفهان و یزد
 که از شپاز و اسفهان و یزد و اسفهان و یزد و اسفهان و یزد و اسفهان و یزد و اسفهان و یزد

تسلیم اجرم تعیین سپاه متعذر می نمود و باین وسیله محمدخان قلعه بزم را بتزاع
 در صدد اتزاع بردن و اب ابراهیم خان اولاحراست قلعه بزم را هم دانسته اسمعیل
 خان عرب خاکم جندق را که از صوفیها در این دولت بهشت رونق بود با جمعی
 بمحافظت انجاروان نمود تا بنیاد حضرت اعلیٰ بدگر مخالفت محمدخان بارسال مرابض
 زبان کشور از مستقر دولت نورو و زخان قاچار عزالدینلو که در کاه اسماعان جاه را
 حاجب بزرگ و مهربار است با فوجی از دلبران عرصه کارزار تدبیر سرکشان را
 بسان تصای اسماعانی سبک عنان آمد محمدخان چون او از غصت نورو و زخان
 شنید بقاعه نرماشیر رخت کشید و سپاه قلعه کبردار ای خورشید سر بر محکمه او را
 احاطه کرده روزی چند در میانه مجاریات و تالاه وقت بالآخره از هر طرف هجوم
 آورد قلعه را استمخبر و جمعی کثیر عرضة شمشیر دلبران شهر کپوشد و محمدخان
 در میان مغلوبه دو زخم منکر برداشت با چند تن از افاغنه راه گریز برداشت و نیم
 جاتی با هزار ناتوانی بدر برد و خود را بمصت بلوچستان کشید و سایر همراهان او
 از افاغنه و سپستانی در هر جا که دچار لشکر مریخ صولت سلطانی شد معروض
 تیغ بیدریغ گردید و نورو و زخان و لشکر فیر و منظر و منصور بدگر کاه کچوان

بایکاه مراجعت کردند * مامور شدن نواب نایب السلطنه و الخلافه بملاکت
 از ریایجان برای جنگ روس * در سال قبل خاقان کشورستان را بعد از مراجعت
 از سفر ایروان منظور نظر مهر اثران بود که نواب نایب السلطنه را در مستقر سلطنت
 و مقر خلافت گذاشته در سال آینده بنفس بنفس متوجه بخلافه و سپه بفرستند
 در زمان ننگه لشکر از ریایجان شاهزاده جوان بهشت را از دست خاندان ابراهیم
 ملا بروجهره مهر مثال ظاهر گشته چشم از کوه اشک عالمه در خدمت خاقان
 منصور مکرر ادر مقام پناهنده دولت ایستاد تا در غنایک بهرین حال بدو سپه

اختلافی مافات سفر ابروان باید که بعهدۀ اتمام این کمترین بندۀ عبودیت بنیان
 مفوض شود خد بو کشورستان تصور اینکه نایب السلطنه را بمقتضای هوس جوانی
 و هوای کامرانی قشاطر سفر در سراسر است از کمال مرحمت رخصت دادند که در هنگام
 تحریک لوی جهانکشا و ایام توقف شاهزاده در دار السلطنه طهران هر وقت که میل
 سفر داشته باشد عازم حد و دلوستان و در آنجا بود تفریح و شکار مشغول گردد
 نایب السلطنه با مقتضای همت بلند استعدای فسخ عزیمت موکب نظرماتوس
 و اظهار دواطلبی سفر اذربایجان و مقابله با روس نمودند خاقان کشورستان بنا
 بر استرضای خاطر نایب السلطنه مملکت آنجناب را مبدول داشته ایشان را بسفر
 اذربایجان مامور و بعد از حرکت موکب نایب السلطنه و نزول اجلال در خارج
 قلعه دار السلطنه طهران خاقان مرحمت نشان باردوی فرزند دلیند شرف قدوم
 از زائر داشتند و نزدیک تر نواب نایب السلطنه با جمعی از امرای و خوانین که در رکاب
 آنجناب مامور سفر اذربایجان بودند رایت عزیمت بصوب آنجا و فرستادند پیرزا
 هبسی ملقب پیرزایزک و زبیر کیدر سال گذشته بتظم امور دار السلطنه طهران
 مامور و چون هلال از نور آفتاب حضور دور بود درین سفر بفرمان صاحب تاج
 و افسر ملتزم رکاب شاهزاده و الا که هر شد با اینکه انجام این خدمت مهول برای
 رزین شاهزاده با حزم و تمکین بود باز اهلحضرت خاقان و صاحبوی خاطر و استپنان
 و استظهار شاهزاده را منظور فرموده بیهانه تفریح و شکار بسمت اذربایجان
 در پیست و چهارم شهر صفر الظفر چنین سلطانیه را مضرب مرادقات عزروشان
 ساخت و بعد از چند روز توقف سلطانیه رایت نصرت ایت بصوب اذربایجان
 برانراخت و در چنین حرکت رایات جهانکشا از چنین سلطانیه مقرب الحضرة اسمعیل
 خان دامغانی که از خواصر غلامان در کاه جهان پناه و نیز بدجلالیت موصوف و وفور

و فور کیاست مصروف بود باجمعی از پیش تا از مضمار نظیر و جانبازان عرصه مریدی
 و هنر با مورد کرد و فرمود که بنواب نایب السلطنه پیوندد و تابع رای ملک ارای قضا
 اقتضا کرد و مقارن حرکت موکب جهانکشا از سراب شاهزاده علی خان برادر چند
 نایب السلطنه کامران راد در زنجان بتوقف امر فرمود بنواب نایب السلطنه و الخالفة
 در منزل میانج از قرار دستور العمل خاقانی مهد بقلیخان قاجار و ابانوجی از سپاه
 نصرت نشان و اناه ایروان و معمر داشتند که اگر محمدخان عادت سابقه را که ارتباط
 با روسیه و جعفر قلیخان است موقوف و اوقات را بخدمت و ارادت مصروف
 دارد بتقویت و استقلال او پردازد و الا او را از ایالت ولایت بیدخل و معزول
 سازد و خود بایالت انجام مشغول و امور ولایت را مستقیم و مضبوط نماید امجد علی
 خان قاجار حاکم خوی نیز مکدر خوی توفیق داشت ما مورد بمواقتت او شد

* بیان بعضی از مآثر نواب نایب السلطنه العلیه که انجناب را بتوفیق یزدانی در دین
 و دولت و ملک و ملت مبدع گشته * سایه نشینان طاق مقربس و نظاره گبان
 سپهر مقوس بدیده پنا و دل دانا دیدند و دانستند که پادشاه جهان و فرمان فرمای
 کجهان * شعر * فروغ عقل بجزد قوچ روح مطهر * فیوض نفس مقدس جلال
 قدرت یزدان * یعنی سایه اخس و نور مشخض حضرت پروردگار سلطان قحطلی
 شاه قاجار ادام الله تعالی ظلال اقباله و انار افضاله علی مقارن الانام الی یوم القیام
 شاهزاده ازاده حضرت عباس مهرزار اکبر سریر کامکار بها خدایش کرده یار بها
 بمقاد اعط القوس یاز بها بنیابت سلطنت که جاوید باد در همه جهان میان جهانداران
 معزز و مکرم فرمود و بعلاوه از پادشاه حکمتی را اخس و جهانکشا سلطان مغفور
 محمد شاه قاجار انار الله برهانند در بدایت عهد صبی و صباح نشو و نما باین خطاب
 سر بلند و ار چند بود و درینوقت شاهنشاه اعظم مملکت از در بایجان را که در ممالک

محروم چون جسم را حرارت غریزی جان و جان را غریزی دل و دل را نور ایمان
 و بدن را چهره و چهره را روشنائی عین پنداست برای نشین اقبالش بر حکم زیند
 و موکب انجم شکوهش را در آن بوم و بر رخست توقف داد و دست ناپیدش را
 درین بلاد کشاد طایفان و باغبان از یک کانه و بومی عنان کشاده و نقد فراغت را
 بیادفته و تاراج داده نه سیاه را نظامی و نه رحمت را انتظامی و نه کار را اقوامی
 و نه ملتزمان را کلب را مقامی و نه قلعه و حصار را که در هجوم نابکاری بکار آید
 و نه از پیاده و سوار نامداری و کارگذاری که در میدان یکار و هنگام کارزار
 در شمار آید نظم امور رحمت و سیاهی از هم ریخته و شپرازه کتاب ملک و ملت
 از هم گسخته حکام طامع در جلب منافع هواپرستان در تاراج مال زیرستان
 آتش پیداد از هر سو افروخته بود و برای ناند و ختن خزاین خانه ها سوخته حضرت
 نایب السلطنه که در حسن صورت و معنی ایت رحمتی است نازل شده و ملکی است
 در صورت احسن التقویین پوسه پر دولت آسمان تمکین با دست باذل آمده ملکزاده ایت
 متناسب الاضام صاحب دولتی است بلند نظرت و فرشته سیما نور چشم سلطنت
 است و روح جسم شوکت و دیده باریک بینش بانور شرم حضور و شبوه حلیم
 و جفا و از بدایت عمر کرامت نامه تا اکنون که سن شریفش از سی و چهار افترونست
 حاسی به عامی بوده با وجود قدرت پادشاهی معرضان مناهی و ملامی نشیر حامد کار
 اوست و بش مکارم کردار او رحمتش بر غضب سبقت دارد و تصور خدمت
 بندگان جان تار بنظر نبارد و خیرت دینش سلیمان و ارنکین از اهرمن گرفته
 و در هجوم حوادث و نزول نواب از و نور نوکل چهره اش چین و جوس نیاخته
 دستش در خطا بر مایه داز است و لشور و رحمت بجز خار بزرگ منش و کوچک
 دل و در ایوان و میدان بر دله با نل آگهرا وقت در خرو است بنفس نفس متوجه

متوجه حرب و قتال و ملاترم حالات و منکسر ایات شده باز پرستان و رهبا
 در نهایت عطف و رافت است و اگر در غیر او جهاد سفر انجناب اندکی طول میکشد
 و مظنه تشویش و اضطرابی بود صغیر و کبیر این ولایت نذورات با و امی پیوستند حتی
 مجایز و پیر زنان مایه چرخ رپسی خود را یا از آورده میفرستند و به نیت سلامتی
 ذات کامل الصفاش در راه خدایا تار می نمودند اکلیل دولت بفرق فقر قان سایش
 مزین و ابوان شوکت بفرقد و مش رشت کلتر است شپوه عدلش بحدی که مدتها
 لشکر نظران در کنار ز راهات و باغات مردم نزول می داشتند ادبی انسر نامردمی
 خوشه گندی نمی چید و بی پروایی از بی نظمی اسپیی بسپی نهرسانند از بیم شخته
 احتسابش کسی از نشام شراب بهره یاب نکرد و از قمار دیناری در کف نبارد و زردان
 و راه زنان سر بگریبان گمنامی کشیده اند و از خوف سیاست در گوشه بیغوله ها
 خزیده نویی در حوالی اردو جمع از ایالات مقام داشتند زالی ماده کلو خود را کم کرده
 خود از ضعف میاری در اردو افتاده بود و کاوش بی افسار بر بیچاره های اردو
 باز افکند در میان اردو میگردید و کسی را با رای آن نبود که او را تده از چشم
 مردم پوشد یا او را گرفته شپرش را برای خود و شد تا هموز از ناتوانی و است
 و کاو خود را گرفته بمنزل خود پیوست حکام و لایات با وجود اختیار معزولند
 و از تنهای ستم مالول هر خرجی که قابل پذیرفتنی و پویانست از سر کار قبول فرموده اند
 مستوفیان و کتاب در بای حساب بجز می میدادند حکام و اگر چه چنگال اخذند است
 اما دنگان طبع از سر که ابروی محاسبان گنداست حاکمی در ولایتی بجز از مقاطعه
 دیوانی دیناری نیابد گرفت و در وجه ولایات متکاری شوی بر مظلومی ضعیف
 جهانی نتواند که همت ملوکانه صرف رونق دین و دولت است و دست کهر
 باش و همین انتظام ملک و ملت در اولینای مجادله و محاربه بار و سر در انتظام هر

جزوی انصهار که مربوط و ملحق به کار خزان و جهاد بود خزان کجسروی پیرداخت
 با اینکه عایه فرمانروایی بجز چند ولایت از دیار ایمن در میان نبود و در مدت دو سال
 برای نظام دولت جاوید اتصال دقایق دقباتوس مصر و فم ساخت تلبیشت معند
 کردون خرام بر نشست که بمقاسات جنک روسیه است سالهای فراوان چه
 در تابستان و چه در زمستان با از رکاب دست از خزان نمی کشیدند و لحظه
 بفرات نمی آسودند در روزهای گرم و هواهای سرد مشغول جنک و نیرو بودند
 و در شور و زم و کین شربت تلخ مرگرا خوشتر از آبکین پنداشته مضائقه از جان
 شیرین نمی فرمودند لذت دنیوی و عزت خسروی را یکسو نموده با سپاه گران گاهی
 در اوان و گاهی در کجه و شپروان در میان دو دتوب و دخان تفتک و گردنا و رد گاه
 در صین حر است توی که هو اگر م تراز قلب شتا و سپنه ککانون بود مجر و ملاحظه
 مصلحت اسلام خنان اشهب اسمان خرام بصحرای گرم موقان که نمونه ساحت نهران
 است منطف بسیار است و در کمال صوت سرما که از سردی دی ماهی از آب خود را
 چون بحد بر آذ نمیزد موکب ظفر دابل در کنار اردیبل که نمودار کرده ز مهر بر است
 متوقف میبود و از کمال قدرت و حجت و ملاحظه حایت و رعایت مجز و مملو و فین
 این ولایت از مسکن و معاوای دیرین و سعادت تقبل استان اسمان تمکین خسرو
 جم تکین قطع نظر فرموده سر پوشید چکان این ولایت را ایسان خواهر و ماد در سر پوش
 و پرستار گشت و در کتف حایت و سایه رافت خود او رد عمل قرار پرده کبان حرم را
 از عراق باز دیار ایمن معین فرمود که در سر او ضربالسوان مسلمانان شریک و سهم
 باشند اگر چه پیاده و سوار از لشکر حرا در خسرو جهاندار هر ساله از عراق و فارس
 و کرمان و مازندران و خراسان بمر است این سامان تعیین می شد و لانه جنک
 و جمل تقدیم می رفت و خزان پادشاهی تباهی می گرفت لیکن چون در جنگ و جهاد